

ایمان و کفر

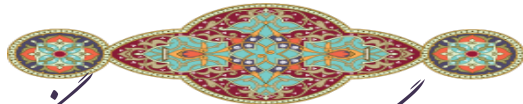
(اللہ ولی الذین ءامنوا یخرجہم من الظلمت الی النور والذین کفرو الیاء ہم الطغوت

یخرجونہم من النور الی الظلمت اولئک اصحاب النار ہم فیما ھلکون)

خداوند یاری اہل ایمان است آنان را از تاریکیہا بیرون می آورد و بہ عالم نور برد و آنان کہ راہ کفر گزیند آنہارا

از عالم نور بہ تاریکیہای کمرابی در افگند این گروہند اہل دوزخ و در آن مغلد خواہند بود)

(سورہ بقرہ آیہ 257)



ہفت آسمان را بردم وز ہفت دریا بگذرم چون دلبرانہ بنگری در جان سرگردان من

تا آمدی اندر برم شد کفر و ایمان چاکرم ای دیدن تو دین من وی روی تو ایمان من

مولوی

. آن زنگی سیاہ کہ دلش با نور ایمان روشن است، بہ از آن رومی

(عبادت عاشقانہ ص 117)

سپید کہ جانش از کفر تیرہ.

. عقل تو ناخدا و کشتی بدن و اندام توست. اگر ایمان دل و عقل و اندامت را از گزند گناه باز ندارد و به سوی ثواب رهنمون نشود و جودش برای تو چه سود کند؟ و چه بسا ایمان از زبان و و دهان بگذرد ولی به دل نرسیده باشد فقط الفاظی است که بیرون می جهد و در هوا می فسرد.

(تجلی ص 92)

. بر خلاف صورت این جهانی صورت برزخی و قیامتی اکتسابی است و آن صورتی است به وزان عمل که از روح و جان آدمی می تراود و هر کس بر سر سفره اکتسابات خویش است و از آن هم نمی تواند جدا شود؛ آنجاست که کافر با قرین خویش که ملکوت اعمالش باشد فریاد بر آورد که :
(یا لَیْتَ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ بَعْدَ الْمَشْرِقِیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِیْنُ)) ای کاش بین من و تو دوری مشرقین بود و چه بد همراهی هستی.

(تجلی ص 65)

. دانی که اگر برای تهیه طعامی رنجی بردی و بهترین مواد را تهیه کردی و برای طبخ آن خود را به زحمت انداختی در انتظار گستردن سفره و لذت بهره وری از دسترنج خویشستی. مؤمن برای نعمات لذت بخش آخرت عمری رنج کشیده، مرگ آغاز گستردن سفره اوست، کجا از مرگ می هراسد؟

(همان ص 66)

. مؤمن جنّات و تمتّعاتی که در پیش دارد، دنیا نسبت به آن ها زندان است و کافر، رنج ها و عذاب ها که در انتظار دارد، دنیا برای او بهشت است.

(تجلی آخر ص 73)

. در کوره راه بی ایمانی و پشت بر سعادت نمودن، نوای شوم جفغان، هر لحظه جاننت را همی آزارد، خارستان و مارستان بر سر راه و درختانی در کنار جاده که: ((إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلَعُهَا كَأَنَّهُ رُئُوسُ الشَّيَاطِينِ)) (به راستی که آن درخت ریشه در دوزخ دارد، شکوفه هایش گویی سرهای دیوان است. (صافات آیات 64, 65))

وحشت سرایی که سنگلاخ آن گامت را ریش دارد و رجوعی به سوی طاغوت که هر گام که بیشتر روی، ظلمت بیش شود، چرا که قافله سالار این ره کارش این است که: ((يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ)) (بقره آیه 257)) و در گذرگاه این

ظلمات، سقوط به درّه ای که: ((ناراً تَلْظَى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى)) (آتشی که زبانه بر کشد و بر آن وارد نشود جز بدبخت ترین ها (پل آیت 14 و 15))

(هان ص 214)

. (قلب مؤمن بین دو انگشت دست خداست می گرداند هرگونه که خواهد (علیه الأولیاء ص 45))

چون کسی چیزی را دوست دارد بیش به آن پردازد، خداوند در میان آفریده های خود دل مؤمن را بیش از هر چیز دوست دارد لاجرم بیش به آن پردازد و مؤمن در هر زیر و بالا، پستی و بلندی، همه جا روی به خدا دارد، چه در غم و چه در شادمانی، چه در قبض و چه در بسط، نه در قبضش نومیدی است و نه در بسطش سرکشی. دل مؤمن چون عقربه مغناطیس است که به هر سوی کشانی باز روی به مقصد آورد.

(یک شتاقان ص 112)

. ای عزیز! ایمان و تقوا سینه را می گشاید، چگونه است که دانه اگر هزار سال بماند و در معرض خاک و آب قرار نگیرد، حرکت و جنبشی ندارد و چون در خاک قرار گرفت و آب بر آن حیات بخشید و خورشید بر آن تابید تدریجاً، قفس بگشاید و از تنگنای پوسته در آید و آهنگ بالا کند. در جان انسان تا ایمان نباشد جنبش نیابد پس نخست خداوند قلب را با ایمان گشایش می دهد.

(هدیه با ص 143)

. وزین بودن اعمال است که تو را وزین و موقر می کند و آبروی آن سراسر است. خاشاک را چون وزنی نیست، به دست باد هر لحظه به سویی افتد، اما کوه ها در طول تاریخ پا بر جا و استوار مانده اند. ایمان بعضی آن قدر بی وزن و بی ریشه است که با جزئی پیش آمدی از جای کنده شود. زین رو در تعقیبات صبح و مغرب می خوانی: ((اللَّهُمَّ مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ وَ لَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي)) (ای پروردگاری که زیر و رو کننده قلب ها و دیده ها هستی! دلم را در دینت ثابت و استوار نگه دار و بعد از آن که مرا هدایت فرمودی دلم را تنگ مگردان (مفاتیح الجنان)) (کثر از عرص ص 257)

ایمان، حق است و کفر، باطل و پندار. زین رو ایمان چون با حقیقت سازش دارد وزین است و باطل چون خیال بُود واقعیت ندارد، پس وزنی هم ندارد. خداوند وزن کافران را این گونه توجیه می فرماید: ((أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا)) (اینانند که کفران ورزیدند به آیات پروردگارشان و ملاقات با او را. زین رو باطل شد کارهایشان. پس برای ایشان اصلاً میزانی بر قرار نگردد).

(کف آیه 105) چرا چون چیزی ندارند که آن را بسنجند. برای مثال آن که در بانک برای خود حساب باز کرد، طبعاً همه ساله به موجودی او می پردازند و به حساب او رسیدگی می شود. آن که سر و کاری با خداوند ندارد و اصولاً خدا را نشناخته که حسابی ندارد. (همان ص 259)

عزیزا! ایمان چراغی است روشنگر که در جان مؤمن بر افروزد و مؤمنین این چراغ را از دنیا به محشر و از محشر به بهشت برند، و به جز اینان همه در ظلمتی سردی و جاودان بمانند. عزیزا! بسا کرم شب تاب را دیده باشی که در روز از خورشید نور برگیرد و در شب تار از جان خود چراغ صحرا بر افروزد. بنده مؤمن بر خلاف کرم شب افروز، از شب ها نور بر گیرد و در روز قیامت که همه در ظلمتند، از درون خویش نور بر افروزد.

(همان ص 294)

(الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ) (دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر)، مفهوم این حدیث نبوی این است که ولو بنده مؤمن در دنیا در رفاه و آسایش باشد مرگ او را به منزلی برد که آسایش و سعه دنیا برای او بی ارزش ماند و ولو کافر در دنیا در سختی و تنگدستی باشد بعد از مرگ به سختی و گرفتاری هایی دچار شود که همان تنگنای دنیا بر او بهشت باشد. (فریاد جرس ص 60)

چون نور ایمان در شخص خاموش شد و درون او به تاریکی گرایید، زین پس این حیات دنیا و برزخ و قیامت بر او تاریک است. (و مَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ

نوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ) (کسی را که خداوند نوری را برای او قرار نداد دیگرش نوری نباشد). ما عالم را از راه دیدن به درون می بریم، و آن وقت آن را به تماشا می نشینیم، وای از آن درون تاریک که حتی نور خورشید را در درون خود به خسوف برد.

(همان ص 185)

. کژاندیشی ها معلول دو علت است: عدم اعتقاد به خدا و روز قیامت؛ اعتقاد به خدا و قیامت مسلم مسئولیت ایجاب می کند و مسئولیت قید بندگی می طلبد در حالی که عدم اعتقاد یک نحوه آزادی به ایشان می دهد و بی بند و بار زیستن هیچ گونه مبارزه ای را در نفس نمی طلبد و طبعاً اینان خطرات این آزادی کاذب را نمی دانند، اینان در راهی صعب العبور و پر از درّه های ژرفناک بر اتومبیلی سوار شده اند که ترمز ندارد و وای بر سرنوشت ایشان!

(همان ص 212)

مناجات

الهی! بالقمه ای کر سکنی ام فرو نشیند، باجرعه ای کامم سیراب شود، باسیرا منی بدغم

از سرما و کرما مصون ماند، از اینها چرا غم باشد؟ آما پروردگارم! از ایمانم هراس

(یک مشتاقان ص 183)

دارم، آن را در پناه تومی سپارم.

